گلستانه

- سال دهم
- شماره ۱۱۲
- اردیبهشت ۹۰
- ۱۰۰ صفحه
- ۳۰۰۰ تومان

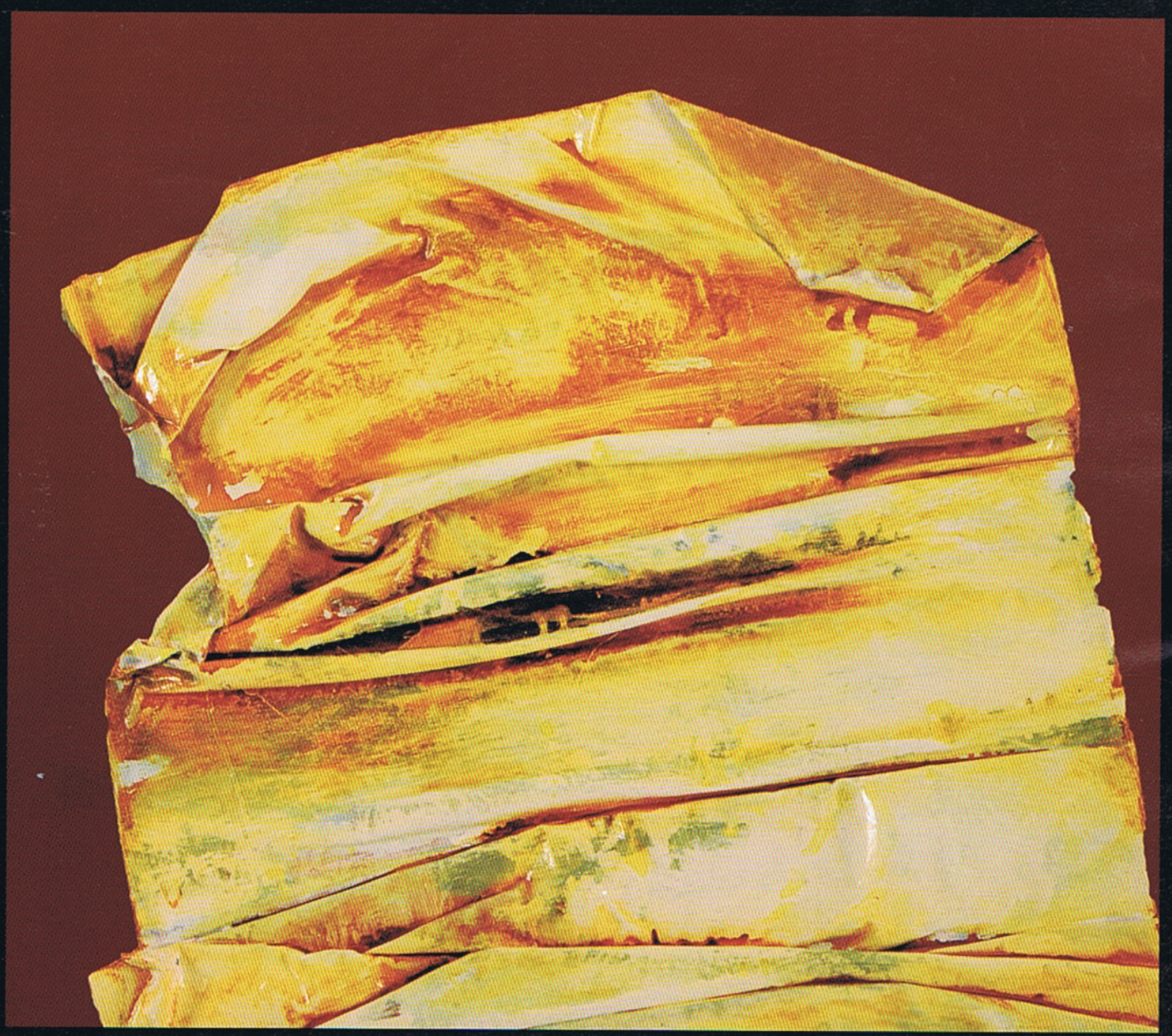

مردن مؤلف

نگاهی به بوم‌های مچاله شقایق عربی

همایون عسکری سیریزی

۱. هر آن چیز که هستی نیافته است، هرگز از میان نیز نخواهد رفت.

دن و فن نگهداشت موتوسیکلت

طرحی بی‌سرانجام یا داستانی بی‌فرجام اگر گوشه آتلیه نقاش مرده‌ای یا زیر انبوهی از دست‌نوشته‌های ناخوانای نویسنده‌ای درگذشته باقی مانده باشد، علیرغم آن که چیزی جز ناکامی خالق آن نیست، چه بسا ارزشی فراتر از دیگر آثار به ظاهر تام و تمام خالق آن دارد، فارغ از آن‌که متعلق به هنرمند یا نویسنده‌ای شهیر باشد که پس از مرگ وی به بهایی گزاف فروخته یا گردآوری شده و در قالب کتاب یا یک نمایشگاه عرضه گردد، شاید از آن رو که سندی است گواه بر تلاطمات ذهنی و مرارت‌های مهارتی خالق خویش، هرچند که در نهایت نتوانسته است از تعویض افعال و واژگان یا که از کشیدن و رنگ آمیزی چندباره طرحی بر بوم، چیزی بیافریند شایسته عنوان هنر که مخاطب آن را با تنگ نظری یا گشاده دستی بر آن چه به او عرضه می‌شود تا ببیند و بخواند اطلاق می‌کند، نه آن که حتی از وجود آن بی‌خبر باشد، در گوشه آتلیه‌ای متروک یا در انبوهی از جملاتی خط خورده و مطرود.

«ناتمام» دست‌نوشته‌ای آکنده از خط‌خوردگی‌های شاعر نیست که اگر چه گلاویز شدن او با زبان و موسیقی واژگان را آشکار می‌سازد، اما سرانجام به سطری عاری از خط‌خوردگی بر صفحه‌ای از یک کتاب بدل شده است، یا اتودهای مدادی یک نقاش هم نیست که نهایتا به طرحی پیراسته بر قامت یک بوم در آمده است؛ ناتمام با آن که می‌تواند الهام‌بخش خالق خود در فرآیند خلق اثری دیگر باشد، اما ماهیت آن از تمرین و تجربه متمایز می‌نماید هم از این‌روست که ناتمام مانده و هرگز عرضه نمی‌گردد زیرا در ناتمامی خویش از بند شاعر و نقاش می‌گریزد، نه به سان شعری از جنس سرب برصفحه یک کتاب یا همچون یک نقاشی محصور در کادری چارگوش.

ناتمام در ساحتی میان هستی و نیستی معلق باقی می‌ماند و فراموش می‌شود. سرشت پیچیده آن در رخداد فراموشی و به یاد آوردن آن است که رقم می‌خورد زیرا هرگز نمی‌توان چیزی را فراموش کرد بی‌آن‌که آن را به یاد آورد. ناتمام در ناکجایی از ذهن خالق خود جا مانده است و تا عرضه نشود هستی معطل مانده آن آغاز نمی‌گردد. باشد که گوشه‌های درخشانی از تاریخ هنر و ادبیات با ناتمام‌هایی همچون رمان‌های کافکا، اتودهای میکل آنژ و آثاری از این دست آراسته شده است لیکن عرضه اثری ناتمام – که عمدتا پس از مرگ مولف آن رخ می‌دهد - همواره امری پرمخاطره به نظر می‌آید نظیر آن چه در باب خدمت و خیانت ماکس برود گفته می‌شود چرا که خواست هنرمند مبنی بر عدم ارائه اثر را نامحترم و نادیده می‌انگارد. آثار مذکور مصادیق حیرت‌انگیزی از چگونگی دگردیسی ناتمام‌ها به آثاری بی‌نظیرند. همچون فرزندان نامشروعی که وجودشان از ترس آبرو انکار شده است، لیکن پس از برملا شدن راز بر عزت و اعتبار والدین خویش افزوده‌اند.

آن چه در این میان اهمیت دارد، توجه به تمایز ناتمام از آثاری است که موید نتوانستن یا ناکامی هنرمند درخلق اثر است. علیرغم آن که ناکام ماندن هنرمند در بیان، وجه مشترک این دو سنخ است لیکن برخی از آثار درخشان تاریخ هنر و ادبیات آگاهانه به قصد نمایش ناممکن بودن بیان امری که هنرمند در پی عرضه آن بوده است، رقم خورده است. نمایشنامه‌های درخشان بکت

در حوزه زبان، یا اثری که نام و هنرمندش را از یاد برده‌ام که دیواری است که نقاش هزار ساعت به آن خیره مانده بود، از این دست‌اند. نمونه جذاب دیگر، حکایت یک هایکوسرای ژاپنی است که بر آن بود در رقابتی با دیگر شاعران شعری برای کوکو بنویسد. در تمام شب کوکو می‌خواند، او می‌نوشت و خط می‌زد تا صبح سر رسید و آوای پرنده خاموش شد. شاعر در نهایت عجز چنین نوشت: کوکو، کوکو، سرانجام سپیده دمید.

جمله این آثار با آن‌که از ناتوانی در نوشتن شعری یا کشیدن یک نقاشی یا سخن گفتن از معنا و مفهومی برآمده‌اند، اما مدعایی بر توانایی شاعر یا هنرمند در بیان چرایی و چگونگی ناتوانی خویش‌اند، به سان کسی که از خستگی خود می‌گوید نه آن‌که از فرط خستگی او را یارای سخن گفتن نیز نباشد. لیکن در خصوص ناتمام‌ها، علت ناکامی رازی سر به مهر است زیرا پاره ناموجود از اثر، همان که آن را ناتمام می‌گذارد، همیشه در ذهن هنرمند و تنها از آنِ او باقی می‌ماند. رازی است که ضرورتا مرتبتی متعالی ندارد از آن سبب که می‌تواند به سادگی ناشی از ضعف مهارت خالق آن باشد، یا به هر دلیل بی‌اهمیت و با اهمیت دیگر. کند و کاو در چرایی ناتمامی یک اثر همان اندازه بیهوده می‌نماید که کنکاش در خصوص تمامیت معنایی اثری کامل. زیرا هر دو از مؤلف خویش در می‌گذرند، یکی هستی خود را در باور مخاطب به مرگ مؤلف باز می‌یابد و دیگری تولدش عموما از پی مردن مؤلف خواهد بود .

ویژگی عجیب یک اثر ناتمام در همین خصیصه نهفته است. در بن‌فکنی پرسش‌هایی هستی شناختی از ماهیت اثر هنری: آیا هر آنچه ساخته و پرداخته هنرمند است، به صرف آن‌که مولف، خود آن را عرضه نکرده باشد، ناتمام می‌نماید؟ آیا فراشد خلق اثر تنها باعرضه آن است که به نهایت می‌رسد؟ اساسا ناتمامی یک اثر را چگونه می‌توان تعیین کرد؟ چه کسی پایان اثر را رقم می‌زند؟ پایان اثر هنری چه معنایی دارد؟

و چرا فکر می‌کنیم که قصر رمانی ناتمام است؛ اگر کافکا در زمان حیات خویش آن را همان‌گونه که اکنون هست عرضه کرده بود، آن را اتفاقی بی‌بدیل در عرصه ادبیات نمی‌دانستیم؟ مگر اکنون که سالینجر درگذشته و ده‌ها داستان منتشر نشده از خود بر جای گذاشته است، می‌توان مدعی شد که داستان‌های او ناتمام مانده‌اند؟ یا اگر «بوم های مچاله شده»ی شقایق عربی را در گوشه‌ای از آتلیه‌اش می‌دیدیم آیا چیزی جز مشتی بوم مچاله شده به نظر می‌رسیدند؟ و حالا که آن ها را بر دیوارهای «گالری آن» دیده‌ایم آیا فقط مشتی بوم مچاله شده به نظر می‌رسند؟

اصلا مگر نگاه ما به چین و چروک‌های تودرتوی این بوم‌های مچاله شده راه به جایی می‌برد که چیزی به نظر برسند!؟

۲

- کاش می‌دانستیم گناه کدام نقاش موجب شد تا نقاشی به کادر چارگوش هبوط کند؟ *کتاب منظر*

واژه بوم ذیل عنوان آثار شقایق عربی با نام «بوم‌های مچاله شده» بازی شگفت‌انگیزی را با مخاطب آغاز می‌کند. او با هوشمندی و از سر تعمد آن‌ها را نقاشی نمی‌خواند و از طرفی با استفاده از همبستگی آشنای میان بوم با رنگ و نقاشی، تلقی این آثار به مثابه مجسمه را کم‌اثر می‌سازد. اطلاق عنوان نقاشی

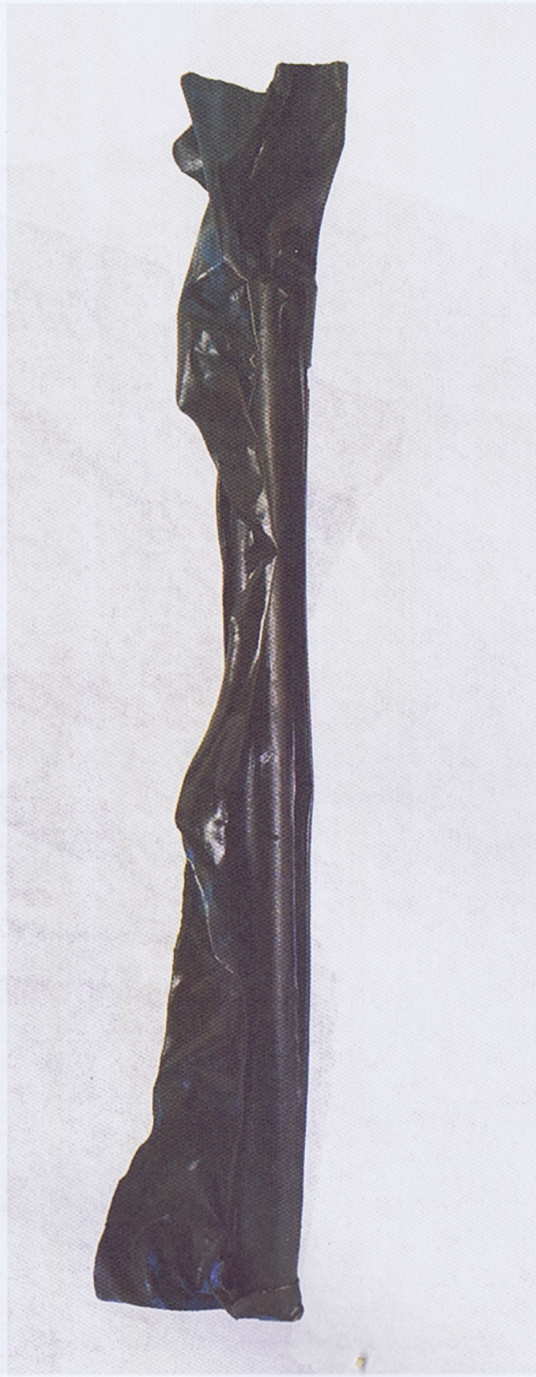

یا مجسمه یا هر چیز دیگر به این آثار دشوار به نظر می‌رسد و این دشواری آن‌جا که ذهن عادت کرده من به طبقه بندی، از انتخاب رسته‌ای برای این آثار عاجز می‌ماند، دو چندان می‌شود. آثار او سر به مهرند، چه از نامشان که از کنه‌شان نمی‌گوید مگر «بوم مچاله شده» که ظاهر امر است و چه از مچاله و چروکیدگی‌شان که هیچ نقشی را بر نمی‌تابد. گویی «بوم» طنینی از ناتمامی دارد که انگار هنوز در زمره مصالح کار باقی مانده است. نقاشی هم از حیث وجوه مادی آن چیزی جز رنگ بر بوم و کاغذ در یک کادر چارگوش نیست اما فراتر از عینیت مادی خود، محتوی صوری از ذهنیتی تجسم یافته است که آن را از خطر فروکاسته شدن به رنگ و متقال و قاب می‌رهاند. ولی در بوم‌های مچاله شده شقایق عربی، ذهنیت هنرمند در هزارتویی رسوخ ناپذیر از انجماد رنگ در لابلای چین و چروک‌های بوم پنهان مانده است و هم از این روست که این آثار چنین زنجیرهای نام و معنا و کادر چارگوش را گسسته‌اند. رمزآلودگی آن‌ها در همین نکته رقم می‌خورد که چه بسا اساسا نه مفهومی در کار و نه ذهنیتی در پس آن بوده است که قائل به وجود آن در عمق این هزارتو باشیم. اما آن چه قضاوت در خصوص صدق و کذبِ وجود ذهنیتی در پس این آثار را به کلی ناممکن می‌نماید، پرسش از ذهنیت هنرمند در به چالش کشیدن تمامیت و ناتمامیت این آثار است که اگر ناتمامند پس چرا عرضه شده‌اند؟ مگر نه آن که به مجرد برخورد نگاه مخاطب به اثر حکومت وی پایان می‌پذیرد، بماند که با واگذاری آن به مخاطب، اندک اختیار مولف برای تمام کردن اثر در آینده نیز به کلی منتفی خواهد شد. پس بدین‌گونه اثری ناتمام به مجرد عرضه (بهنگام یا نابهنگام) به یکباره به تمامیت می‌رسد؟ آن هم بی هیچ دخالتی از جانب مولف آن!... و اگر آن چه می‌بینیم آثاری تام و تمامند، چرا مولف، آن‌ها را بوم و نه نقاشی می‌خواند؟

جدل بر سر یک نام نیست هرچند که نام‌ها بر هستی چیزها متقدمند، بحث بر سر مفهوم ویژه ناتمامی است که گرچه خود تعین ناپذیر به نظر می‌رسد لیکن مفهوم تمامیت در ساحت هنر را سخت به سخره می‌گیرد. مفهومی که شقایق عربی نه آن را یکسر به مخاطب خود وا می‌نهد و نه از طرفی راه را بر مشارکت برسازنده او می‌بندد. او پیوندی ستایش برانگیز میان زایش اثر در ذهنیت خود با تن خویش برپا می‌کند؛ همچون مادری که در زهدان خود کودکی دارد و دیگران تنها به مجرد تولد کودک با هستندگی او مواجه می‌شوند حال آن‌که این تنها مادر است که از مدت‌ها قبل به هستی کودک خود آگاه می‌شود حتی اگر در پایان زایشی بی‌سرانجام، کودکی مرده به دنیا آورد.

....

کسی به کرم ابریشم، پروانه ابریشم نمی‌گوید، حتی پس از آن که به دور خود پیله می‌تند باید منتظر ماند.

بوم‌های مچاله شقایق عربی با آن فرم‌های پیله‌وار و رنگارنگشان این چنین‌اند. ■

تصویر ۱: ترکیب مواد روی بوم مچاله/ ۱۳۸۹/ ۵ X ۹۸ X ۷۰ سانتیمتر (بخشی از اثر)

تصویر ۲: ترکیب مواد روی بوم مچاله/ ۱۳۸۹/ ۳ X ۱۱۴ X ۷۵ سانتیمتر (بخشی از اثر)

تصویر ۳: ترکیب مواد روی بوم مچاله/ ۱۳۸۹/ ۱۵ X ۱۸۰ X ۳۲ سانتیمتر

تصویر ۴: ترکیب مواد روی بوم مچاله/ ۱۳۸۹/ ۴ X ۶۵ X ۳۱ سانتیمتر